



زندگی، کتابنامه و نقد آثار

## ژان - ماری گوستاو لوکلزیو

نویسندهٔ فرانسوی برندهٔ جایزه نوبل ادبیات ۲۰۰۸

ترجمه و تألیف: علی بخشی\*

«مؤسسه مطالعات ادبی»<sup>۵</sup> شهر نیس به دریافت لیسانس نایل آمد. در سال ۱۹۶۴ از دانشگاه «آکس - آن - پرووانس»<sup>۶</sup> فوق لیسانس گرفت، و پایان‌نامه دکترای خود دربارهٔ «تاریخ پیشین مکزیک» را در دانشگاه «پریپیان»<sup>۷</sup> به رشته تحریر درآورد. این نویسندهٔ نامدار، علاوه بر نگارش انواع ادبی، در دانشگاه‌های بانکوک، مکزیکوسیتی، بوستون، اوستین، و «آلبوگرک»<sup>۸</sup> (شهری در شمال مکزیک) و دانشگاه‌های دیگر تدریس کرده است.

لوکلزیو در سال ۱۹۶۰ با «روزالی پیکمال»<sup>۹</sup>، دختری نیمه فرانسوی نیمه لهستانی، ازدواج کرد که حاصل آن یک دختر بود. لوکلزیو پس از جدا شدن از این زن تجدیدفراش کرد و صاحب دختر دیگری شد.

لوکلزیو با انتشار نخستین رمان با عنوان «استنطاق»<sup>۱۰</sup> (۱۹۶۳)، که ترجمه انگلیسی آن در ۱۹۶۴ درآمد، توجه زیادی را به سوی خود جلب کرد. به عنوان یک نویسنده تازه‌کار، در پی مکاتب «آگزیستانسیالیسم»<sup>۱۱</sup> و «رمان نو»<sup>۱۲</sup>، ژان ماری چون شعبده‌بازی کوشید و ازگان زبان فرانسه را از اوضاع رو به انحطاط زبان محاوره نجات دهد و تعالی بخشد و قدرت حیاتیبخش آن را برای بیان واقعیات اساسی، دوباره به آن بازگرداند. نخستین رمان او، اولین اثر از یک رشته کتاب‌های توصیفی دربارهٔ آن بحران بود. مجموعه کتاب‌های مزبور شامل مجموعه داستان کوتاه «تب»<sup>۱۳</sup> (۱۹۶۵) بود

نوشتن برای من بزرگ‌ترین موهبت و لذت زندگی، و به راستی چون سفر کردن است، خروج از خویشتن خویش و به سر آوردن زیستنی دیگرگونه، شاید یک زندگی بهتر. احساس نویسنده به نوعی شاهد وقایع و نگارش نوعی گواهی دادن است.

مصاحبه لوکلزیو با بنیاد نوبل

زندگی و کتابنامه برندهٔ جایزه نوبل ادبیات ۲۰۰۸

ژان - ماری گوستاو لوکلزیو در ۱۳ آوریل ۱۹۴۰ در نیس فرانسه دیده به جهان گشود، اما پدر و مادرش ارتباطات خانوادگی محکمی با جزیره موریشس<sup>۱</sup>، مستعمره سابق فرانسه داشتند (جزیره‌ای که در سال ۱۸۱۰ توسط بریتانیا فتح شد). لوکلزیو و خانواده‌اش در ۸ سالگی او به نیجریه نقل مکان کردند، زیرا پدر او در زمان جنگ جهانی دوم به عنوان پزشک در آن دیار مستقر شده بود. ژان - ماری در طی سفر طولانی خود به نیجریه به همراه مادرش دوران ادبی خود را با دو کتاب: «یک سفر دور و دراز»<sup>۲</sup> و «اورادی سیاه‌پوست»<sup>۳</sup> آغاز نمود. در همین کتاب‌ها فهرستی از آثاری که بنا داشت بنویسد آمده بود. وی با دو زبان فرانسه و انگلیسی بزرگ شد و هر دو را به خوبی فراگرفت. خانواده او در ۱۹۵۰ به نیس بازگشتند و او پس از اتمام تحصیلات دوره دبیرستان، در خلال سال‌های ۵۹ - ۱۹۵۸ در دانشگاه بریستول<sup>۴</sup> به تحصیل زبان انگلیسی پرداخت و در ۱۹۶۳ از

که یک سال بعد به زبان انگلیسی ترجمه و منتشر شد، و «طوفان»<sup>۱۴</sup> (۱۹۶۶)، که آن هم در سال (۱۹۶۷) به زبان انگلیسی منتشر گردید. نویسنده در این کتاب‌ها حاکم بودن ترس، دلهره و گرفتاری‌های مردم شهرهای عمده غربی را توصیف می‌کند.

لوکلزیو پیش از آن هم به عنوان یک نویسنده علاقه‌مند و متعهد به محیط‌زیست و مسائل بوم‌شناسی معروف شده بود، گرایشی که با رمان‌های «تِرا آماتا»<sup>۱۵</sup> (۱۹۶۷، ترجمه انگلیسی ۱۹۶۹)، «کتاب پروازها»<sup>۱۶</sup> (۱۹۶۹)، و ترجمه آن در ۱۹۷۱، «جنگ»<sup>۱۷</sup> (۱۹۷۰) ترجمه انگلیسی (۱۹۷۳) و «غول‌ها»<sup>۱۸</sup> (۱۹۷۳ - ترجمه انگلیسی ۱۹۷۵) مورد تأکید قرار داده است. پیشرفت بی‌چون و چرای او به عنوان رمان‌نویس با نگارش داستان «بیابان»<sup>۱۹</sup> (۱۹۸۰) رخ نمود و به خاطر نگارش آن به دریافت جایزه از آکادمی فرانسه مفتخر گشت. این اثر حاوی تصویرها و تصورات فرهنگ شکوهمند، اما نابود شده بومیان صحراهای آمریکای شمالی بوده، نشان می‌دهد فرهنگ اروپاییان، این مهاجران ناخوانده، با فرهنگ اصیل بومیان در تقابل شدید است. شخصیت اصلی داستان که یک کارگر الجزایری به نام «لالا»<sup>۲۰</sup> می‌باشد برابر نهاد (آنتی تز) آرمان‌شهر آنان در مقابل بیرحمی جامعه اروپاست.

لوکلزیو در طی همین دوران مجموعه مقالات فکورانه «جنون / سرمستی مادی»<sup>۲۱</sup> (۱۹۶۷)، «میدریاس»<sup>۲۲</sup> (۱۹۷۳) و «های»<sup>۲۳</sup> (۱۹۷۱) را نوشت و منتشر کرد. آخرین مقاله این اثر نشانگر تأثیرات و فواید فرهنگ سرخپوستی می‌باشد. اقامت‌های درازمدت نویسنده در مکزیک و آمریکای مرکزی در خلال سال‌های ۷۴ - ۱۹۷۰ سبب خلق آثار اصلی مرتبط با سنن سرخپوستی، مانند «رؤیای مکزیک»، یا افکار پریشان»<sup>۲۴</sup> (۱۹۸۸) شد که گواهی است بر دل‌بستگی نویسنده به گذشته شکوهمند مکزیک. لوکلزیو و همسر دومش از دهه ۱۹۹۰ به بعد اوقات خود را میان آلیوکرک، واقع در نیومکزیکو، جزیره موریشس و نیس تقسیم کرده‌اند.

رمان‌های «جوینده طلا»<sup>۲۵</sup> (۱۹۸۵) ترجمه به زبان‌های دیگر اروپا ۱۹۹۳ به بعد) به مطالب و موضوعاتی از جزایر اقیانوس هند پرداخته و به سبک و سیاق داستان‌های ماجراجویانه ساخته و پرداخته شده است. توجه نویسنده در سال‌های بعد به رؤیای بهشت زمینی جلب شد، که در آثاری مانند «اورانیا»<sup>۲۶</sup> (۲۰۰۵) و «راگا، راه ورود به قاره نامرئی»<sup>۲۷</sup> (۲۰۰۶) آشکار است. کتاب اخیر به مستند

کردن روشی از زندگی در جزایر اقیانوس هند اختصاص دارد که با نزدیک شدن و پیشروی جهانی‌سازی در حال ناپدید شدن است. داستان «اورانیا» در یک دره پرت در مکزیک رخ می‌دهد، جایی که شخصیت اصلی داستان، همان شخصیت پنهان نویسنده، گروهی از جویندگانی را می‌یابد که هماهنگی و سازگاری عصر طلایی بومیان را بازیافته، سنن تخریب شده تمدن، از جمله زبان آن را به کناری نهاده‌اند.

تأکید آثار لوکلزیو به طور فزاینده‌ای در جهت کاوش در دنیای دوران کودکی و تاریخچه خانواده نویسنده حرکت کرده است. این تحول با رمان «اونیتشا»<sup>۲۸</sup> (۱۹۹۱)، که با همین عنوان در سال ۱۹۹۷ به زبان‌های اروپایی ترجمه و منتشر شد، آغاز شده بود. و با وضوح بیشتری در کتاب «قرنطینه»<sup>۲۹</sup> (۱۹۹۵) همچنان ادامه یافت و در کتاب «انقلاب‌ها»<sup>۳۰</sup> (۲۰۰۳) و «آفریقایی»<sup>۳۱</sup> (۲۰۰۴) به اوج خود رسید. رمان «انقلاب‌ها» مهم‌ترین موضوعات و درونمایه‌های آثارش، از جمله: خاطره، تبعید، بازیابی جوانی و کشمکش‌های فرهنگی را جمع‌بندی کرده، رویدادهای زمان‌های مختلف و اماکن گوناگون کنار هم قرار گرفته با یکدیگر مقایسه شده‌اند. سال‌های تحصیل شخصیت اصلی داستان در خلال سال‌های دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در نیس، لندن و مکزیک، تجربیات نیای اهل برتانی / بریتنی<sup>۳۲</sup> (ناحیه‌ای در شمال شرق نرماندی)، به عنوان سرباز ارتش انقلاب (۹۴ - ۱۹۹۲) و مهاجرت او به جزیره موریشس، به ماجرای ملاقات شخصیت اصلی با خواهر پدربزرگش به عنوان آخرین واسطه سنت خانواده از ما ترک مفقوده جزیره موریشس، خاطراتی نقل می‌کند که در آینده در ذهن نویسنده ماندگار می‌شود.

در رمان «آفریقایی» داستان پدر نویسنده، خاطره پسرکی که در زیر سایه غریبه‌ای زندگی می‌کرده و مجبور بوده او را دوست بدارد، در همان اوایل کتاب بازسازی، توجیه و تأیید می‌شود. این خاطرات در اثر مشاهده مناظر و چشم‌اندازها برای قهرمان داستان تداعی می‌شود؛ آفریقا به وی می‌فهماند که او در ۸ سالگی، پس از تجدید پیوند خانواده بعد از جدایی در سال‌های جنگ، که بوده و چه وضعی داشته است.

از جمله آخرین آثار لوکلزیو کتاب «بالا سینر»<sup>۳۳</sup> (۲۰۰۷) می‌باشد که مقاله‌ای کاملاً شخصی درباره تاریخ هنر فیلم و نقش آن در زندگی نویسنده بوده از زمان پروژکتورهای دستی دوران



کودکی وی تا گرایش‌های فیلمسازان در دوران نوجوانی او و تهاجم هنر هفتم متناسب با توسعه آن از جمله در بخش‌های ناشناخته جهان، به فرهنگ آن جوامع است. در همین اواخر نیز اثر جدیدی با عنوان «اطفای گرسنگی»<sup>۳۴</sup> (در صحت عنوان تردید دارم) منتشر شده است.

لوکلزیو کتاب‌های زیادی برای کودکان و نوجوانان نوشته است که «لالایی»<sup>۳۵</sup> (۱۹۸۰) از آن جمله است.

### جوایز ادبی اعطا شده به لوکلزیو

ژان - ماری گوستاو لوکلزیو تا کنون بیش از ۴۰ اثر ادبی آفریده که بسیاری از تألیفات او به زبان‌های دیگر از جمله ۱۶ اثر به زبان آلمانی، ۱۵ اثر به زبان سوئدی و ۱۳ کتاب به زبان انگلیسی ترجمه شده است. با دریافت مشهورترین جایزه ادبی یعنی نوبل به یقین آثار او به بسیاری از زبان‌های دیگر نیز ترجمه خواهد شد. این آثار تا کنون جوایز ارزشمندی را برای لوکلزیو به ارمغان آورده است، که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱۹۶۳ جایزه ادبی تئو فراسته - رنودو

۱۹۷۲ جایزه ادبی والر - لاریو

۱۹۸۰ جایزه بزرگ ادبی پل - موران، که توسط آکادمی فرانسه

به وی اعطا شد.

۱۹۹۷ جایزه ادبی بزرگ ادبی ژان - ژنو

۱۹۹۸ جایزه ولیعهد موناکو

۲۰۰۸ جایزه ادبی استیگ داگرمان سوئد

۲۰۰۸ جایزه نوبل ادبیات

آثار لوکلزیو نگرانی‌های زیست‌محیطی، شورش بر ضد تحمل ناسیونالیسم غربی و شور و شوق او به سرخپوستان و بومیان آفریقایی و فرهنگ متعالی آنان را منعکس می‌کند. کتاب‌های او صرفاً منتقل‌کننده آراء وی نیست، بلکه بیشتر باورهای او را نشان می‌دهند. او جهان فعلی را دنیایی ناآرام و مملو از هرج و مرج می‌داند و در مصاحبه‌ای گفته است: «وقتی می‌نویسم، در درجه اول سعی می‌کنم رابطه‌ام با مسائل و حوادث روزمره را منتقل کنم. ما در دورانی پرآشوب و مملو از اضطراب و شتاب و با آشفتگی و هرج و مرج عقاید و تصورات زندگی می‌کنیم و نقش ادبیات امروز، شاید، ارائه پژوهاک این هرج و مرج و نابسامانی باشد».



رمان‌های اولیه او از نظر سبک، روایی و تجربی و به لحاظ فکری چالش برانگیز است. داستان‌های ژان - ماری تصویر تیره‌ای از زندگی شهری مغرب‌زمین را به مثابه موجودی از خودبیگانه، متجاوز و به بردگی مادی تبدیل‌کننده انسان‌ها، مثلاً در رمان غول‌ها، نمایان می‌کنند. سپس سبک و تفکر او دچار تغییری تمام‌عیار می‌شود. لوکلزیو در اسطوره‌ها و فرهنگ سرخپوستان «آمریندین» تبخّر یافته، برای نخستین‌بار در تاریخ آن قبیله اسطوره‌های سرخپوستان مزبور را در کتاب «پیشگویی‌های شیلام بالام» به زبان فرانسه ترجمه کرده است. زندگی نویسنده در پاناما، علاوه بر این تفکر او را در باب محدودیت‌های خردگرایی مرسوم غربی و بی‌ارزش شدن خطرناک عواطف، احساسات و معنویات در تفکر غربیان برمی‌انگیزد. رمان‌های او هرچه بیشتر بر روی داستان و شخصیت‌ها متمرکز شده به ابزاری برای تجزیه و تحلیل محدودیت‌های فرهنگ غربی تبدیل می‌شود.

بنیاد نوبل ژان - ماری گوستاو لوکلزیو را «نویسنده نقاط عطف نوین، ماجراهای خیال‌انگیز و جذبه‌های کامبخش و کاشف انسانیتی ورا و فراسوی تمدن معاصر» معرفی کرده است. اگر کسی کتاب «هایی» را خوانده باشد این وراى تمدن را متوجه می‌شود و با مطالعه «رؤبای مکزیکی یا افکار پریشان» می‌تواند تصور کند که تمدن بومی مکزیکی بدون اثرپذیری از فتوحات استعمارگران غربی می‌توانست تا چه اندازه توسعه یافته و از لحاظ معنوی و انسانی فراسوی تمدن معاصر جهان غرب باشد.

لوکلزیو نویسنده‌ای جهان‌وطن است، و رمان مشهور «بیابان» نقطه عطف دوران نویسندگی او تا حال حاضر می‌باشد. آکادمی سوئد آن را «تجسم فرهنگ شکوهمند نابود شده صحرای آمریکای شمالی» اعلام کرده و مورد تجلیل قرار داده است.

«اونیتشا» (۱۹۹۱) کتابی شبه زندگینامه خود نوشت می‌باشد و به توصیف دوران کودکی نویسنده پرداخته که توصیف بی‌نقص سفر نوجوانی با کشتی به همراه مادرش به آفریقا را در اختیار خواننده قرار می‌دهد.

رمان «استنطاق» نشان‌دهنده پیشرفت غیرمنتظره لوکلزیو در نگارش رمان و یکی از موضوعات محوری نویسنده بود و نشان‌دهنده جهش او از روش‌های پذیرفته‌شده تفکر معاصر و رسیدن به منتها درجه اندیشه درون آدمی می‌باشد. «آدام پولو» قهرمان این داستان

جوانی حساس است که مثل یک سگ ولگرد در گوشه و کنار شهر پرسه می‌زند و پس از یک نطق اضطراب‌آلود و سراسیمه، به دارالمجانین هدایت شده؛ مدتی بعد در همانجا می‌میرد. حال و هوای این داستان با «بیگانه» کامو و «تهوع» سارتر مقایسه شده است.

نوشته‌های لوکلزیو در عین وضوح بسیار عمیق، امپرسیونیستی، کنترل‌شده، حسرت‌بار و امروزی است. او در جایی گفته است استیونسن و جوئیس رمان‌نویسان دلخواه او هستند و جالب اینکه هر دوی این نویسندگان تبعیدی بوده‌اند! قهرمانان داستان‌های لوکلزیو غالباً افراد گوشه‌گیری هستند که تلاش می‌کنند راه‌هایی بیابند تا بتوانند از عهده زندگی در دنیای ماشینی معاصر برآیند و گاه درگیر مخالفت و مبارزه با محیط شهری امروز می‌شوند.

لوکلزیو علی‌رغم شهرت بین‌المللی، خود را از حلقه‌های ادبی پرطمطراق رایج دور نگاه داشت، به سفر در نیجریه و ژاپن و... پرداخت و آثاری از متون مقدّس مایاها را به زبان فرانسه ترجمه کرد.

تصاویر همیشگی رمان‌های ژان - ماری خورشید، دریا، نور و آب است، اما پس از مدتی زیستن با سرخپوستان قبیله امبرا کتابی مثل «هایی» نوشت که بیان تغزلی تجربیات نویسنده بوده که به اعتراف صریح او تمام زندگی‌اش را درگگون نموده است. می‌توان گفت محیط طبیعی، اعم از موجودات جاندار و بی‌جان، من حیث المجموع زمینه وحدت‌بخش فلسفی موضوعات آثار لوکلزیو را فراهم

اسم او را به زبان و لهجه اسپانیایی بر زبان می‌آورد «استر لینا، ستاره کوچولو» و تبسم می‌کرد.

پدر او اولین کسی بود که کشتزارهای وسیع بالای دهکده در آن سوی سیل بند و حتی دورتر از آن، راه منتهی به کوهستان و جنگل انبوه و تاریک کاج‌های سیاه را به او نشان داده بود، اما دنیای جنگل و کوهستان دنیای دیگری بود. گاسپارینی می‌گفت در زمستان‌ها در آن جنگل کوهستانی، گرگ‌های زیادی هست و اگر آدم شب‌ها با دقت زیاد گوش بدهد صدای زوزه آنها را از فاصله دور خواهد شنید، اما استر شب‌ها موقع خواب هر چه گوش داده بود هرگز نتوانسته بود صدای زوزه گرگ‌ها را بشنود. شاید صدای شرشر آب جویبار وسط کوچه دهکده، که مدام جریان داشت، مانع شنیدن زوزه گرگ‌ها شده بود. «از ستاره سرگردان» (۱۹۹۲)

**\* بخشی از کتاب «اونیتشا» (۱۹۹۱) انتخاب شده توسط لاریس رادکوئست، رئیس کتابخانه آکادمی سوئد ترجمه از زبان فرانسه به انگلیسی: الیس آندرسن.**

سورابایا، یک کشتی قدیمی سیصد تنی از خطوط کشتیرانی هلند - آفریقا قاره مصب رودخانه ژرونده را ترک کرده عازم سواحل غربی آفریقا شده بود، و فتنن طوری به مادرش نگاه می‌کرد که گویی اولین بار است که او را می‌بیند. شاید قبلاً هرگز متوجه نشده بود که مادرش چقدر جوان و تا چه اندازه به او نزدیک است، درست مثل خواهری که هیچ‌وقت نداشت. مادر او واقعاً زیبا نبود؛ اما خیلی سرزنده، شاداب و قوی بود. هنگام عصر بود و خورشید موهای طلایی رنگ و مجعد او را روشن کرده بود، و طرح نیمرخ او، پیشانی بلندی که به تندی گرد شده به بینی او وصل می‌شد و شکل لب‌ها و چانه‌اش در آن حالت نیمرخ دیده می‌شد. موهای پرزمانند وزوزی روی پوست دستش به پرزهای میوه شباهت داشت. پسرک او را تماشا می‌کرد و از چهره مادرش خوشش می‌آمد.

وقتی فتنن ده ساله شد، تصمیم گرفت مادرش را فقط با لقب او صدا کند؛ نام او ماریا لوئیزا بود، اما او را مائو صدا می‌کردند. فتنن در کودکی نمی‌توانست نام او را خوب تلفظ کند و زبانش می‌گرفت. فتنن دست مادرش را گرفته بود و مستقیم به چشمان او نگاه می‌کرد؛ مصمم به او گفت: «می‌خواهم از امروز به بعد تو را مائو صدا کنم». حالت چهره‌اش آنقدر جدی بود که مادرش لحظه‌ای سکوت کرد و بعد زد زیر خنده، یکی از آن قهقهه‌هایی که گاهی

کرده‌اند. سفرهای بسیار او را پخته کرده و در محیط داستان‌هایش منعکس شده است، با این همه، تجربه شخصی او توصیفگر تصادم فرهنگ‌ها و جنبه نابرابر جهانی‌سازی و چیرگی ناسزاوار ناسیونالیسم غربی است.

#### نمونه آثار

برای آشنایی خواننده فارسی‌زبان با سبک و سیاق نوشته‌های ژان - ماری گوستاو لوکلزیو، دو نمونه از نثر او را از کتاب‌های «ستاره سرگردان» (۱۹۹۲)، «اونیتشا» (۱۹۹۱) و «پاوانا» (۱۹۹۲) را انتخاب کرده‌ایم که به خوانندگان ایرانی تقدیم می‌کنیم.

#### \* از «ستاره سرگردان»

در اوایل تابستان بیشتر بچه‌ها به موجودات وحشی شباهت داشتند. صورت‌ها، دست‌ها و پاهایشان آفتاب‌سوخته، تکه‌های علف بر روی موهای ژولیده آنها چسبیده، لباس‌های آنها مندرس و کثیف بود. استر علاقه داشت هر روز صبح به گروه پسر بچه‌ها و دختر بچه‌های همسن و سال خود بپیوندد. آنها از کوچه‌های خلوت و باریک روستا می‌دویدند، بعد به میدان بزرگی می‌رسیدند که سگ‌ها در آنجا پارس می‌کردند چون بچه‌ها آنها را اذیت می‌کردند و پیرمردها در جلوی قلعه در گوشه‌ای از میدان در زیر آفتاب کنار هم نشسته غرولند می‌کردند. بچه‌ها از کنار جوی تا مصب رودخانه می‌دویدند و برای زودتر رسیدن به قبرستان از مزرعه‌ها میان‌بر می‌زدند. وقتی نور خورشید بدن آنها را می‌سوزاند و گرمای هوا غیر قابل تحمل می‌شد تن داغ خود را به حوضچه آب سرد سیلاب می‌زدند. پسر بچه‌ها در قسمت پایین حوضچه سیلاب می‌ماندند و دختر بچه‌ها از دیوار بالای سیل بند عبور کرده به طرف دیگر آن می‌رفتند تا در پشت گرداله‌ها از دید پسر بچه‌ها پنهان شوند. اما پسر بچه‌های شیطان مخفیانه از داخل بوته‌ها به آنان نزدیک می‌شدند تا کنجکاوای خود را ارضاء کنند. دختر بچه‌ها پوزخند مبهم و پنهانی پسر بچه‌ها را می‌شنیدند و به طور آشفته و درهم برهمی به اطراف آب می‌پاشیدند و جیغ‌های گوش‌خراش می‌کشیدند.

استر از همه آنها وحشی‌تر بود و موهای مجعد و سیاه او خیلی کوتاه چیده شده بود، صورتش گندمگون تیره بود و هنگامی که مادرش او را هنگام آمدن برای صرف ناهار می‌دید به او می‌گفت: «هَلِنِه مثل کولی‌ها شده‌ای!» پدرش از این گفته خوشش می‌آمد و

بی اختیار به سراغش می آمد. فتن هم خندید و این خنده‌ها مهر تأییدی بود بر توافق آن دو.

ماتو روی نرده دستگیره خم شده، رد کف آلود کشتی را تماشا می کرد. فتن هم به تماشای مادرش مشغول بود. عصر روز یکشنبه، چهاردهم مارس ۱۹۴۸ بود، تاریخی که فتن می دانست هیچگاه فراموش نخواهد کرد. آسمان و دریا به شدت نیلگون بود و تقریباً به بنفس می زد. هوا صاف و آرام و کشتی در حرکت بود. چند مرغ دریایی به طور سنگینی در قسمت عقب عرشه کشتی پرواز می کردند، اول به کشتی نزدیک می شدند و بعد بال می زدند و از دکلی که پرچم سه تکه کشتی، مثل یک پارچه ظرف خشک کن آشپزخانه در هوا تکان می خورد دور می شدند. این مرغ‌های دریایی گاهی به پهلو کشتی شیرجه می رفتند و با هماهنگی عجیبی با سر و صدای پروانه‌ها هماوا می گشتند.

فتن مادرش را تماشا می کرد و با دقت دردآلودی به صداهای اطراف و نوای مرغان دریایی گوش می داد. امواجی را که در زیر انحنا کشتی می لغزیدند تماشا و احساس می کرد. آن موج‌های طویل بدنه کشتی را بلند می کرد چنانکه گویی کشتی در حال نفس کشیدن است.

اولین باری بود که سوار کشتی شده بود. او به چهره ماتو نگاه کرد. قسمت چپ صورت او در اثر درخشش آسمان و خورشید به تدریج به یک نیمرخ کامل تبدیل شده بود. با خودش فکر کرد: درسته، این اولین بار است، با این همه متوجه خشکی گلویش نشد، اما در اثر آن احساس، قلبش به تپش افتاد و چشمانش پر از اشک شد؛ چون می دانست که این سفر آخر او با کشتی است. آری، اولین و آخرین سفر با کشتی. در فراسوی رد کف آلود و سفیدرنگ کشتی نوار ساحل کم کم از دیده‌ها پنهان می شد. گل و لای مصب رودخانه جای خود را به نیلی ژرف دریا داده بود. قمیش‌های تیغ‌دار روئیده بر ماسه‌های ساحل، کلبه‌های ماهیگیران و همه شکل‌های

عجیب و غریب ساحل، برج‌ها، فانوس دریایی، تورهای مشبک تسمه‌ای، معادن سنگ، استحکامات، همه و همه با حرکت کشتی در دریا و پشت خیزاب‌ها غرق و از دیده پنهان می گشت.

آفریقا، به طور مرموزی در اشتعال بود و مثل تب می سوخت. ژئوفروی آلن نمی توانست چشمانش را حتی لحظه‌ای از آن منظره بردارد. اصلاً نمی توانست رؤیایی بهتر از آن را در خواب هم ببیند. چهره‌هایی که به شکل مجسمه درآمده بودند و بر صورتشان نشان ایتسی [نشان قبیله‌ای] خالکوبی شده بود، چهره‌های نقابداری از قبیله اوموندری. آنها هر روز صبح در باراندازهای اونیتشا انتظار می کشیدند، آرام و بدون هیچ حرکتی، به طور متعادل روی یک پا می ایستادند، درست مانند مجسمه‌های سوخته و رنگ‌باخته، مثل فرستادگان معبد چوکو در روی زمین بودند. ژئوفروی به خاطر همان‌ها در این شهر مانده است. علی‌رغم وحشت ناشی از اداره تأمینات آفریقای متحد و باشگاه، به رغم مردی که ساکن آنجاست و همسر و سگ‌هایش، که فقط فیله گوساله می خوردند و در پشه‌بند می خوابند، علی‌رغم آب و هوای سوزان آنجا و جریان یکنواخت امور در بارانداز و جدایی از ماتو و پسرش که در جایی بسیار دورتر از آنجا به دنیا آمده، بزرگ شدن او را ندیده و برای او غریبه‌ای بیش نیست.

اما آنها هر روز در بارانداز هستند، از سحرگاه انتظار می کشند، منتظر چه چیزی هستند؟ شاید در انتظار یک قایق ساخته شده از تنه یک درخت هستند تا آنها را به بالای رودخانه ببرد و یا شاید پیغام عجیبی برایشان بیاورد. بعد می روند، ناپدید می شوند، از میان علفزارها به راه افتاده به سمت شرق رفته سرانجام وارد جاده اوگو و اوری می شوند. ژئوفروی خیلی سعی کرده است با آنها ارتباط برقرار کند، حداقل با چند کلمه که از زبان ایبو یاد گرفته و یا با عباراتی از زبان یوروبا و یا زبان پیجین [انگلیسی دست و پا شکسته با ترکیبی از کلمات چینی]، اما آنها همیشه ساکتند و جوابی نمی دهند، نه از روی خودخواهی، بلکه





آری این گنجینه در آنجا بود. این مکان بسیار بزرگ و کم‌عمق دریا جایی بود که هزاران هزار نهنگ در آنجا جمع می‌شدند؛ بچه‌نهنگ‌ها در کنار نهنگ‌های بزرگ بودند و نرها یک حلقهٔ محافظ در اطراف آنها درست می‌کردند تا از ورود کوسه ماهی‌ها و نهنگ‌های قاتل جلوگیری کنند و دریا در زیر باله‌های آنان می‌خروشید و آسمان در اثر پاشیدن فواره مانند آب از دماغ نهنگ‌ها مه‌آلود می‌گشت و فریاد پرندگان مثل صدای پتک آهنگری فضا را می‌انباشت.

آنها این حرف‌ها را می‌زدند. همهٔ مردم چنان داستان‌هایی از این مکان مرموز نقل می‌کردند که گویی آن را به چشم خود دیده‌اند، و من در اسکلهٔ نانتوکت به حرف‌های آنها گوش می‌دادم و به ذهنم می‌آمد که گویا آن را به چشم دیده‌ام!

و حالا همه‌چیز ناپدید شده است. من هنوز آن را به یاد دارم. چنان است که گویی تمام زندگی من تنها همین یک رؤیا بوده است. من دیگر به نانتوکت بازنگشتم. آیا بازتاب این رؤیا هنوز هم در آنجا هست؟...<sup>۳۶</sup>

### آثار ژان ماری گوستاو لوکلزیو

|      |                             |
|------|-----------------------------|
| ۱۹۶۳ | استنتاج                     |
| ۱۹۶۴ | روزی که بومون دردش را شناخت |
| ۱۹۶۵ | تب                          |
| ۱۹۶۶ | طوفان                       |
| ۱۹۶۷ | جنون مادری                  |
| ۱۹۶۷ | ترا آماتا                   |
| ۱۹۶۹ | کتاب پروازها                |
| ۱۹۷۰ | جنگ                         |
| ۱۹۷۱ | هایی                        |
| ۱۹۷۳ | میدریاس                     |
| ۱۹۷۳ | غول‌ها                      |

مات و مبهوت می‌شوند چون منظور ژئوفروی را نمی‌فهمند، لذا به سرعت در طول رودخانه در یک ستون، در میان علف‌های بلند زرد شده از خکشسالی، ناپدید می‌شوند. آنها به قبیله اوموندری و اندینزه، «اجداد»، اولین کسانی که آنجا را آباد کردند؛ تعلق دارند. مردم چوکو و خورشید، به دور او حلقه می‌زنند، همان‌طور که بچه‌ها به دور پدرشان حلقه می‌زنند.

آن علامت ایتسی (Itsi) است، همان چیزی که ژئوفروی به محض ورود به اونیتشا آن را در صورت آنها دید. این علامت در پوست صورت مردم حک شده بود، درست مثل نوشته‌ای بر سنگ. همین علامت از آغاز در ذهن ژئوفروی نقش بسته و در قلبش جا گرفته او را هم نشاندار کرده بود، در چهرهٔ بی‌اندازه سفید او، در روی پوستش، که در زمان تولد هیچ نشانی بر آن نقش نبسته بود. اما حالا این رمز و راز را احساس می‌کند. زنان و مردان مردم اوموندری، در خیابان‌های اونیتشا مثل سایه‌های نامعقولی مانند اشباح در کوچه‌های خاک‌رسی، در میان بیشه‌زارهای افاقیا، با گله‌های بز و سگ‌هایشان می‌لولند. حالا فقط تعداد اندکی از آنها علامت آبا و اجدای قبیلهٔ اندری (Ndri)، علامت خورشید را بر چهرهٔ خود دارند.

### \* ژان، از اهالی نانتوکت

در آغاز، درست در اوّل اوّل، هیچ‌کس، هیچ موجودی جز پرندگان و نور خورشید در آن قسمت دریا نبود. من از اوّل کودکی در رؤیای رفتن به آنجا، همانجایی که همه چیز از آنجا شروع و به همانجا ختم می‌شد و مردم مثل یک راز، مانند یک گنج از آن صحبت می‌کردند، بودم. در نانتوکت همه مثل آدم‌های سحر شده دربارهٔ آنجا صحبت می‌کردند. آنها می‌گفتند در کالیفرنیا، در وسط اقیانوس یک جای سَری وجود دارد که نهنگ‌ها برای زاد و ولد به آنجا می‌روند و نهنگ‌های مادهٔ پیر به آنجا رفته همانجا می‌مردند.

|  |      |  |
|--|------|--|
| awarded by the Académie française                    | ۱۹۷۵ | سفر به جانب دیگر                             |
| 1997: grand prix Jean-Giono                          | ۱۹۷۸ | ناشناسی در زمین                              |
| 1998: prix Prince-de-Monaco                          | ۱۹۷۸ | به سوی کوه‌های یخی شناور                     |
| 2008: Stig Dagermanpriset                            | ۱۹۷۸ | سفر به سرزمین اشجار                          |
| 2008: Nobel Prize in Literature                      | ۱۹۷۸ | موندو و داستان‌های دیگر                      |
|  | ۱۹۸۰ | بیابان                                       |
| <b>آثار منتخب</b>                                    | ۱۹۸۰ | سه شهر مقدّس                                 |
| Le Procès-Verbal, 1963 - The Interrogation (tr.      | ۱۹۸۰ | لالایی                                       |
| Daphne Woodward, 1964) - Raportti Aatamista (suom.   | ۱۹۸۲ | گرد و دیگر حقایق سرد سخت                     |
| Olli-Matti Ronimus)                                  | ۱۹۸۴ | کسی که دریای خدای زنده را ندیده است          |
| Le Jour où Beaumont fit connaissance avec sa dou-    | ۱۹۸۵ | بالابیلو                                     |
| leur, 1964   | ۱۹۸۵ | جوینده طلا                                   |
| La Fièvre, 1965 - Fever (tr. Daphne Woodward,        | ۱۹۸۵ | سحرگاه دهکده؛ اورلاموند                      |
| 1966) - Kuume (suom. Leila Adler)                    | ۱۹۸۶ | سفر به رودریگز                               |
| Le Déluge, 1966 - The Flood (tr. Peter Green, 1968)  | ۱۹۸۷ | سال‌های نیشکر                                |
| L'Extase matérielle, 1966                            | ۱۹۸۸ | رؤیای مکزیکی یا افکار از هم گسیخته           |
| Terra amata, 1968 - Terra Amata (tr. Barbara Bray,   | ۱۹۸۹ | پاییز و فصل‌های دیگر                         |
| 1969)  | ۱۹۹۰ | زندگی بزرگ، تداوم مردم خورشید                |
| Le Livre des fuites, 1969 - The Book of Flights (tr. | ۱۹۹۰ | سیراندان: فرهنگ کوچک زبان کرئول و...         |
| Simon Watson Taylor, 1972)                           | ۱۹۹۱ | اونیتشا                                      |
| La Guerre, 1970 - War (tr. 1973)                     | ۱۹۹۲ | ستاره سرگردان                                |
| Häi, 1971  | ۱۹۹۲ | پاوانا                                       |
| Les Géants, 1973 - The Giants (tr. Simon Watson      | ۱۹۹۳ | دیگو و فریدا                                 |
| Taylor, 1975)  | ۱۹۹۵ | قرنطینه                                      |
| Mydriase, 1973                                       | ۱۹۹۶ | جشن آواز                                     |
| Voyages de l'autre côté, 1975                        | ۱۹۹۹ | شانس نجات بیمار                              |
| translator: Les Prophéties du chilam Balam, 1976     | ۲۰۰۰ | سوز دل و داستان‌های دیگر                     |
| Voyage aux pays des arbres, 1978                     | ۲۰۰۳ | انقلاب‌ها                                    |
| L'Inconnu sur la terre, 1978                         | ۲۰۰۴ | آفریقایی                                     |
| Vers les Icebergs, 1978                              | ۲۰۰۶ | اورانیا                                      |
| Mondo et autres histoires, 1978 - film: Mondo        | ۲۰۰۶ | راگا، راه ورود به قاره نامرئی                |
| (1996), dir. by Tony Gatlif, starring Ovidiu Balan,  | ۲۰۰۷ | بالاسینر                                     |
| Philippe Petit, Pierrette Fesch, Jerry Smith         | ۲۰۰۸ | اطفای گرسنگی [؟]                             |
| Désert, 1980 - Autiomaa (suom. Marjatta Ecaré)       |      | جوایز  |
| Trois Villes saintes, 1980                           |      | 1963: prix Théophraste-Renaudot              |
| Lullaby, 1980  |      | 1972: prix littéraire Valery-Larbaud         |
| La Ronde et autres faits divers, 1982 - The Round    |      | 1980: grand prix de littérature Paul-Morand, |



پی‌نوشت

\* کارشناس ارشد زبان‌شناسی همگانی.

1. Mauritius
  2. Un long voyage
  3. Oradi noir
  4. Bristol University
  5. Institut d'Études Littéraires
  6. Aix-en-Provence
  7. Perpignan
  8. Albuquerque
  9. Rosalie Piquemal
  10. Le procès-verbal
  11. Existentialism
  12. nouveau roman
  13. La fièvre (1965; Fever, 1966)
  14. Le déluge (1966; The Flood, 1967)
  15. Terra Amata, 1969
  16. Le livre des fuites (1969; The Book of Flights, 1971)
  17. La guerre (1970; War, 1973)
  18. The Giants, 1975)
  19. Désert (1980)
  20. Lalla
  21. L'extase matérielle (1967)
  22. Mydriase (1973)
  23. Haï (1971)
  24. Le rêve mexicain ou la pensée interrompue (1998)
  25. Le chercheur d'or (1985)
  26. Ourania (2005)
  27. Raga: approche du continent invisible (2006)
  28. Onitsha (1991; Onitsha, 1997)
  29. La quarantaine (1995)
  30. Révolutions (2003)
  31. L'Africain (2004)
  32. Brittany
  33. Ballaciner (2007)
- & Other Cold Hard Facts = La ronde et autres faits divers (translated by C. Dickson)  
 Celui qui'n avait jamais vu la mer; La Montagne du dieu vivant, 1984  
 translator: Relation de Michocan, 1984  
 Le Chercheur d'or, 1985 - The Prospector (tr. by Carol Marks)  
 Villa aurore; Orlamonde, 1985  
 Balaabilou, 1985  
 Voyage à Rodrigues, 1986  
 Les Années Cannes, 1987  
 Le Rêve mexicain, ou, La Pensée interrompue, 1988 - Mexican Dream (tr. by Teresa Lavender Fagan)  
 Printemps et autres saisons: nouvelles, 1989  
 Sirandanes; Un Petit Lexique de la langue créole et des oiseaux, 1990  
 Onitsha, 1991 - Onitsha (tr. by Alison Anderson)  
 - Kaupunki nimeltä Onitsha (suom. Annikki Suni) Pawana, 1992  
 Étoile errante, 1992 - Wandering Star (tr. by C. Dickson) - Harhaileva tähti (suom. Annikki Suni) Diego et Frida, 1993  
 La Quarantaine, 1995  
 In the Eye of the Sun: Mexican Fiestas, 1996 (with Geoff Winningham)  
 Poisson d'or, 1997  
 La fête chantée, 1997  
 Enfances, 1997 (with Christophe Kuhn)  
 Hasard suivi de Angoli Mala, 1999  
 Fantômes dans la rue, 2000  
 Coeur brûlé et autres romances, 2000  
 Révolutions, 2003  
 Mondo et autres histoires, 2005  
 Ourania, 2006  
 Raga: approche du continent invisible, 2006  
 Ballaciner, 2007  
 Ritournelle de la faim, 2008

L'Express Livres. Retrieved on 2008-10-09.

8. France's Le Clezio wins Nobel literature prize", Boston Herald (2008-10-09).

9. Pollard, Niklas; Estelle Shirbon (2008-10-09). "“No-madic” writer wins Nobel prize", International Herald Tribune. Retrieved on 2008-10-09.

10. Thompson, Bob (2008-10-09). "France's Le Clezio Wins Nobel Literature Prize", The Washington Post. Retrieved on 2008-10-09.

11. Conversations avec J.-M. G. Le Clézio by P. Lhoste (1971); World Authors 1950-1970, ed. by John Wakeman.

12. J.-M. G. Le Clézio by Jennifer Waelti-Walters (1977).

13. Contemporary World Writers, ed. by Tracy Chevalier (1993).

14. Le Clézio ou la quête du désert by Simone Domange (1993).

15. Encyclopedia of World Literature in the 20th Century, vol. 3, ed. by Steven R. Serafin (1999).


34. Ritournelle de la faim

35. Lullaby (1980)

۳۶. از کتاب «پاوانا» (۱۹۹۲)، ترجمه نمونه آثار از زبان فرانسه: کریستوف برونسکی.

### منابع و مأخذ

1. Nobel award restores French literary pride", The Guardian.
2. Nobelprize.org.
3. Times Online (2008-10-09) French Novelist Le Clézio: A Nobel Surprise By Lev Grossman Thursday, Oct. 09, 2008.
4. Cnn.com : French author Jean-Marie Gustave Le Clozio wins Nobel Prize for Literature.
5. The Nobel Prize in Literature 2008". Nobelprize.org. Retrieved on 2008-10-09.
6. Jean-Marie Gustave Le Clezio wins the 2008 Nobel Literature Prize", Times Online (2008-10-09).
7. Le Clézio-Maalouf: un air de famille" (in French).

| سال  | نام برنده نوبل ادبیات  | علت اهدا  | آثار   |
|------|--|---|--|
| 2008 | <p>Jean-Marie Gustave<br/>Le Clézio</p>  <p>ژان - ماری گوستاو<br/>لوکلزیو<br/>نویسنده فرانسوی<br/>( - ۱۹۴۰ )</p> | <p>"author of new departures, poetic adventure and sensual ecstasy, explorer of a humanity beyond and below the reigning civilization".</p> <p>نویسنده نقاط عطف نوین، ماجراهای خیال‌انگیز و جذبه‌های کامبخش، کاشف انسانیتی ورا و فراسوی تمدن معاصر.</p> | <p>۱. استنطاق (۱۹۶۳)<br/>۲. تب (۱۹۶۵)<br/>۳. طوفان (۱۹۶۶)<br/>۴. جنون مادی (۱۹۶۷)<br/>۵. کتاب پروازها (۱۹۶۹)<br/>۶. غول‌ها (۱۹۷۳)<br/>۷. موندو و داستان‌های دیگر (۱۹۷۸)<br/>۸. بیابان (۱۹۸۰)<br/>۹. سه شهر مقدس (۱۹۸۰)<br/>۱۰. جوینده طلا (۱۹۸۵)<br/>۱۱. اونیتشا (۱۹۹۱)<br/>۱۲. ستاره سرگردان (۱۹۹۲)<br/>۱۳. پاوانا (۱۹۹۲)<br/>۱۴. رؤیای مکزیک (۱۹۹۳)<br/>۱۵. قرظینه (۱۹۹۵)<br/>۱۶. سوز دل و... (۲۰۰۰)<br/>۱۷. انقلاب‌ها (۲۰۰۳)<br/>۱۸. اورانیا (۲۰۰۶)<br/>۱۹. بالاسینر (۲۰۰۷)</p> |